

فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده و صیقل
 بخشد و غالی فضلش را در سبب الممکنات و رحمتش
 التي سبقت العالمین این بسی واضح است که
 صواب یا خطا علی زعم القوم این طایفه امری
 که بان معروفند از احق دانسته و اخذ کرده اند
 لذا از ما عندهم ابتغاء لما عند الله کدینستند
 و همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن
 کواهدیت صادق و شاهدیت ناطق علما
 ما هم یدعون ایام شاهد شده که عاقل
 من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر
 گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است
 چه که مختصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه

جمعی کثیر از هر قبیل از کوفه و معارف الهی مست
 شده بمشاهد فدا در ره دوست بخان و دلش^{مترانه}
 اگر این نفوس که لله از ما سونه گذشته اند و
 جان و مال در سبیلش ایثار نموده اند تکذیب
 شوند بکدام محبت و برهان صدق قول دیگران
 علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت میشود
 مرحوم حاجی سید محمد علی الله مقامه و
 غمسه فی لجة بحر رحمته و عفرانه بانکه از^{علم}
 علمای عصر بودند و اتقی و از هدا اهل زمان
 خود و جلالت قدرشان بمرتبه بوده که
 السن بربیه کل بذكر و ثنائینا طوق و بربهد
 و در عیش موقن در عزای باروس بانکه خود

منوای

فتوای هبّاد فرمودند و از وطن معروف بنصرت
 دین با علم مبین توجّه نمودند مع ذلك بسطرت
 سیر از خیر کثیر گذشتند و مراجعت فرمودند
 یالیت کشف الغطاء و ظهور ما ستر عن الانصاف
 و این طائفه بیت سنه متجاوز است که در
 ایام و لیالی بسطوت غضب خاقانی معذب و
 از هبوب عواصف فخر سلطانی هر یک دیدار
 افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر ماندند
 و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار
 از امهات که از بیم و خوف خویش تا آنکه بر اطفال
 مقتول خود نوحه نمایند نداشته اند و بسبب از
 عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند

و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهده شد^{اند}
ما من ارض الا وقد صبغت من دمائهم و ما
من هواء الا وقد ارتفعت اليه ذراتهم و در
این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب
قضا سهام بلا باریدن و مع جمیع این قضایا
و بلا یا نارحبت الهی در قلوبشان نشانی مشتعل که
اگر کل زاقطعه قطعه نماید از حبت محبوب عالمیان
نگذرند بلکه بجان مشتاق واملند آنچه را در
سپیل الهی وارد شود ای سلطان نعمات در حمت
رحمن این عباد را تقلیب فرموده و بشرط احدی
کشد کواه عاشق صادق در استین بسند
ولکن بعضی از علما می نیران قلب انور ملیک

رفناز

زمان از نسبت بجزمان حرم رحمن و قاصدان
 کعبه عرفان مکتب رهفوده اند ای کاش را
 جهان ارای پادشاهی بران قرار میگرفت که
 این عبد بان علما مجتمع میشد و در حضور
 حضرت پادشاهی اتیان حجت و برهان مینمود
 این عبد حاضر و از حق امل که چنین مجلسی فراموش
 اند تا حقیقت امر در ساحت حضرت شهریار
 واضح و لایح گردد و بعد از آن رسید و انا حاضر
 قلنا، سر بر سلطنتک فاحکم لی او علی خدایند
 رحمن در فرقان که حجت باقیه است منابین
 ملائکوا ان میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم
 صادقین تمنای موت را برهان صدق^{ده}

و بر مرآت ضمیر مکرر منیر معلوم است که التو
 کدام خربند که از جان در سبیل ^{این} معبود عا
 گذشته اند و اگر کتب استدلالیه این قوم
 اثبات ما هم علیه مدعیان مسفوقه فی سبیل
 تعالی مرفوع میشود هرینه کتب ^{این} لا تخصیفا
 بر تیه ظاهر و مشهور بود حال چگونه این قوم
 که قول و فعلشان مطابقست میتوان انکار
 نمود و نفوسی را که از مگذره اعتبار در سبیل
 مختار نگذشته و نمیکند رفتن تصدیق نمود
 بعضی از علماء ایران که این بنده را کفیر ^{اند} نموده
 ابداملاقات ^{اند} نموده اند و این عبید ^{اند} اندید
 و از مقصود مطلع نشدند و مع ذلك قالوا
 ما ازادوا

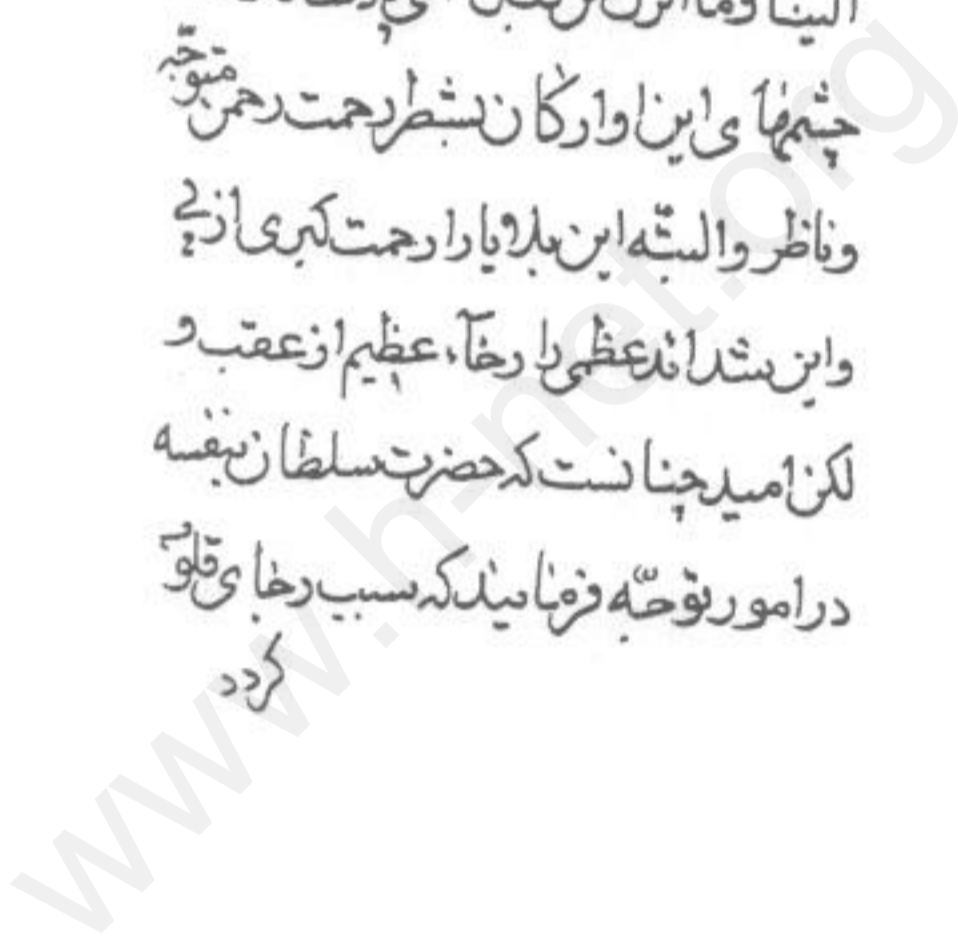
ما ارادوا و يفعلون ما يريدون هر دعوی را
 برهان باید محض قول و اسباب زهد ظاهر
 نبوده ترجمه چند فقره از فقرات صحیفه ^{مکتوبه}
 فاطمیه صلوات الله علیها که مناسب این وقت ^{مست}
 ملبان پارسو عرض میشود تا بعضی از امور
 مسوره در پیشگاه حضور مکتوف شود
 مخاطب این بیانات در صحیفه مذکوره که
 بکلمات مکتوبه الیوم معروفست قومی هستند
 که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن
 مطیع نفس و هوی میفرمایند ای بیوفایان
 چرا در ظاهر دعوی شنان کنید و در باطن
 ذنب اغنام مزین شده اید مثل شما مثل

ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درستی و
روشن است و در باطن بسیار ضلالت و هلاکت
کاروانها و مدینه و دیار منست و همچنین
میفرماید ای بظاهر آراسته و باطن کاس^{سته}
مشرفی مثل ابلیخ صافی است که کمال لطافت
وصفا ازان در ظاهر مشاهده شود و چون بد^{ست}
صراحت آنکه احدیه افتد قطره ازان را قبول
نفرماید تجلی افتاب در تراب و مرآت هر دو
موجود و لکن از فرقدان تا ارض فرقدان بلکه
فرق بی منتهی در میان و همچنین میفرماید
ای سپردنیا بسا سحر کاهان تجلی عنایت من
از مشرق لامکان بمکان تو آمد و تو در سبتر

راحت

راحت بغیر مشغول دید و چون برق در خانه
 بمقرع ز نورانی رجوع نمود و در مکامی قرب
 نزد جنود قدس انظار نداشتم و محبت ترا
 نپسندیدم و هم چنین میفرماید ای مدعی
 دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من
 بر تو مرود نمود و تو ابرو فراتر عقلت خفته یافت
 و بر حال تو کربیت و بازگشت - انتمی لذا
 در پیشگاه عدل سلطانی نباید بقول مدعی
 اکتفا رود و در فرقان که فاروق بین حق و
 باطل است میفرماید یا ایها الذین امنوا
 ان جاتکم فاسق بنیا فبتینوا ان تصیبوا
 بجهالة فتصیبوا علی ما فعلتم ناد مین:

و در حدیث شریف وارد است که تصدقوا النما
 بر بعضی از علمای امر مشتبّه شده و این عبد را
 مذکور اند و آن نفوس که ملاقات نموده اند
 شهادت میدهند که این عبد بغیر ما حکم ^{الله}
 فی الکتاب نکلّم ^{قوله تعالى} نموده و باین آیه مبارکه ذاکر
 هک تمنعون منا الا ان امنّا بالله و ما انزل
 الینا و ما انزل من قبل ای پادشاه زمان
 چشمهای این اوارگان بشر رحمت رحمت ^{متوجه}
 و ناظر و البته این بلا یا رحمت کبری از پی
 و این شد اند عظمی را رخا، عظیم از عقب و
 لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه
 در امور توحّه فرمایند که سبب رخای قلوب
 کرد



کردد و این خیر محض است که عرض شد و کفو
 بالله شهیداً؛ سبحانک اللهم یا الهی اشهد
 بان قلب السلطان بین اصبعی قد رزقک لو
 ترید قلبه یا الهی الی منظر الرحمة والأحسان
 و انک انت المتعالی المقنن والمنان لا اله الا
 انت الغریز المستعان؛ در شرائط علما منقلاً
 و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه و
 حافظاً لدينه مخالفاً لهونه مطيعاً لأمر
 مولاه فللعوام ان یقلدوه الی آخره؛ و اگر
 پادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر
 الهام رحمن جاری شده ناظر شوند ملاحظه
 میفرمایند که متصفین باین صفات و از

در روایت مذکوره اقا زکریا احمدی لداهر
 لفسیکه مدعی علم است قولش مسموع نبوده و
 نسبت و هم چنین در ذکر فقهای اخر الزمان
 میفرماید فقهاء ذلك الزمان شرقفاء
 تحت ظل التمام منهم خربت الفتنه والایم
 تعود واکراجن دوا یا ترا نفسی بکلذیب غامد
 اثبات ان بر این عبد است چون مقصود
 اختصار است لذا تفصیل رواه عرض نشد
 علما نیکه فی الحقیقه از کاسر انقطاع انشامیده
 ابد متعرض این عبد نشده اند چنانچه در حرم^ش
 در رضی اعلی الله مقامه واسکنه فی ظل قباب
 عنایته در ایام توقفه در عراق اظهار محبت
 میفرمودند

میفرمودند و بغيرها اذن الله در این امر تکمیل ^{بند}
 نسئل الله بان یوفق الکل علی ما یحب و یرضوا
 حال جمیع نفوس از جمیع امور چشم پوشیده اند
 و باذیت این طائفه متوجهند چنانچه اگر از بعضی
 که بعد از فضل باری در ظل امرت سلطان
 ارمیده اند و بغمت غیر مشاهیه مستغند صواب
 شود که در خرابی نعمت سلطانی چه خدمت
 اظهار نموده اند بحسن تدبیر مملکت بر بمالک ^{بد} اثر
 و یا باری که سبب اسنا یش رعیت و آبادی مملکت
 و بقای ذکر خیر دولت شود توجه نموده اند
 نذارند جز آنکه جمعی را صدق و یا کذب با هم
 نابی در حضور سلطان معروض دارند و بعد

بقتل و تاراج مستغول شوند چنانچه در تبریز
 و غیره بعضی از فروختند و زخارف کثیره اخذ
 نمودند و ابتدا در پیشگاه حضور سلطان ^{عزیز}
 نشدند کل این امور نظر بان واقع شد که این ^{فقرا}
 بی معین یافته اند از امور خطیره گذشته اند
 و باین فقره پرداخته اند طوائف متعدده و ملل
 مختلفه در ظل سلطان مترجمند بکطائف
 این قوم باشند بلکه بادی علوهت و مهمو قضا
 ملازمان سلطان بشانی مشاهده شود که
 در تدبیران باشند که جمیع احزاب رسانیه سلطانی
 در ایند و ما بین کل بعدل حکم رسانند اجرای
 حدود الله محض عدل است و کل بان راجی
 ملکه

بلکه حدود انا
 بوده و خواهد
 حیوة یا اولی الا
 بعد است که
 سیاط غضب
 لا ترزوزة و
 در هر طائفه
 و معنی بوده و
 شنیعه از عاقل
 دنیاست و یا
 بغیر حق توجه
 او را از انکاب

بلکه حدود الهیہ سبب و علت حفظ برقیہ
 بوده و خواهد بود بقوله تعالیٰ و لکم فی القصاص
 حیوة یا اولى الالباب از عدل حضرت سلطان
 بعید است کہ بجزای نفسی جمعی از نفوس مورد
 سیاط غضب شوند حق جل ذکره میفرماید
 لا تزر وازرة وزداخری و این بی معلوم کہ
 در هر طائفه عالم و جاهل عاقل و غافل با حق
 و متقی بوده و خواهد بود و ارتکاب امور
 شنیعه از عاقل بعید است چه کہ عاقل با طاعت
 دنیا است و یا تارک ان اکثر تارک است البته
 بغیر حق توجه ننماید و از این گذشته خسته^{لله}
 او را از ارتکاب افعال منہیہ مذمومه منع

نماید و اگر طالب دنیا است اموریکه سبب علت
اعراض عباد و وحشت من فی البلاد شود
البته ارتکاب تمامید بلکه باعمالیکه سبب
ناسر است عامل شود پس مبرهن شد که اعمال
مردوده از انفس جاهله بوده و خواهد بود
سئل الله بان یحفظ عبادہ عن التوجہ الی
غیره و یقرهم الیه انه علی کل شیء قدير
سبحانک اللهم یا الهی سمع حیندی و تری حاجتی
و صرّی و ابتلائی و تعلم ما فی نفسی ان کان
ندائی خالصاً لوجهک فاجذب به قلوب
بریتک الی افق سماء عرفک و قلب السطان
الی عین عرش اسمک الرحمن ثم ارزقه یا الهی

النعمة

النعمة التي نزلت من سما، كرمك وسحاب
 لينقطع عما عنده ويتوجه الى شطر الطائف
 رب ايت على بصرة المظلومين من عبادة
 كلمتك بين خلقك ثم انصره بجنود الغيب
 الشهادة ليسخر المدائن باسمك ويحكم على من
 الأرض كلها بقدرتك وسلطانك يا من
 سلكوت الأبياد وانك انت الخالق في البدء
 المعاد لا اله الا انت المقنن والعزير الحكيم
 رباني افوراد در پيشگاه حضور سلطان مشيت
 نموده امذكه اكر از نفسي از اينطافعه عمل قبيح
 صادر شود انرا از مذهب ابن عباد ميشمرد
 فوانته الذي لا اله الا هو امن عبد ارتكاب

مکاره را خایز مذاسته تا چه رسد با آنچه صریحاً
 در کتاب الهی فی ان نازل شده حق ناسر و از شراب
 حرمی فرموده و حرمت آن در کتاب الهی نازل و
 ثبت شده و علمای عصر کثر الله امثالهم طراً
 ناسر را از این عمل شیعی عمنی نموده اند مع ذلك
 بعضی مرتکبید حال جزای این عمل بنفوس ^{عالمه} و جمع
 وان مظاهر عزتقدس مقدس و مبر ^{بشهاد}
 بتقدیریم کل الوجود من العیب والشهود
 علی این عباد حق را بفعل مانیثاً و حکم فایزید
 میدانند لا مقرر ولا مهرب لأحد إلا الله
 ولا غاصم ولا ملجأ إلا الیه و در هیچ عصری
 اعتراض ناسر از عالم و جاهل منوط نبوده و
 نخواهد

نخواهد بود انبیا که لئالی بحراحدیه و محابط^{مح}
 وحی الهیه اند محل اعراض و اعتراض فاسد واقع^{شدند}
 تا چه رسد بان عباد چنانچه میفرمایند و همت
 کلّ امة برسوهم لیاخذوه و جادلوا بالباطل
 لیدحضوا به الحق و هم چنین میفرمایند ما یا ایها
 من رسول الا کانوا به یستمزنون در ظهور خاتم
 انبیا و سلطان اصفیا روح العالمین فداء
 ملاحظه فرمایند که بعد از اشرار و کفر حقیقت
 از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل صنل اول بر آن
 مظهر عزّی الحلال وارد شده ایشان عباد
 غافل بودند که از بیتا حضرت را از اعظم اعمال
 و سبب وصول بحق متعال میدانسته اند چه که

علمای آن عصر در سنین اولتیه از پی وود و نضاً
 از آن شهر فوق اعلیٰ اعراض نمودند و با عرض آن
 نفوس جمیع از وضع و شریف بر اطفال، نوراً
 نیز افاق معانی گرفتند اسامی کل در کتب مذکور
 از جمله وهب بن داهب و کعب بن اشرف و
 عبدالله بنی و امثال آن نفوس تا آنکه امر بمقتضی
 رسید که در سفک دم اطهر آنحضرت مجلس شریف
 ترتیب دادند چنانچه حق جلّ و جلاله خبر فرموده و آن
 میکره بالذین کفروا لیثبتوا و یقتلوا و
 یجرهوا و میکرون و میکر الله و الله خیر المناکرین
 و هم چنین میفرماید و آن کان کبر علیک اعراضهم
 فان استطعت ان تبغی نفقاً فی الارض او سلباً
 فی السماء

فی السماء فشا تهم بآیه ولو شاء الله لجمعهم علی
 الهدی فلا تكون من الجاهلین تا الله از مضمون
 این دو آیه مناد که قلوب معترتین در احتراق است
 و امثال ابن امور و آورده محققه از نظر محو شد
 و ابتدا تفکر ننموده و نمینمایند که سبب اعراض
 عباد در ظهور مطالع انوار الهیه چه بوده و
 هم چنین قبل از خاتم انبیا در عیسی بن مریم
 ملاحظه فرمایند بعد از ظهور ان مظهر حقین
 جمیع علما ان سادج ایمانرا مکفر و طغیان نسبت
 داده اند تا بالآخره با خازه حنان که اعظم علما
 ان عصر بود و هم چنین فیافا که اقصی القضا
 بود بر حضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکر

١١٧
مخلد وعاجز است ضاقت عليه الأرض بسعتها
إلى أن رفعه الله إلى السماء، وأكر تفصيلاً فينا
عرض شود بيم أن است که کتالت غارض کرد
باليت اذنت لي يا سلطان لنرسل الي حضرتك
ما تقر به العيون وتظهر به النفوس ويوقن
كل منصف بان عندك علم الكتاب لولا اعراض
الجهلاء، واعراض العلماء لقلت مقالاً تفرح
به القلوب ونظير الى الهوائ الذي يسمع من هزير
ادياحه انه لا اله الا هو ولكن الان لعدم
اقتضاء الزمان منع اللسان عن البيان
وختم افاء التبيان الى ان يفتح الله بقدرته
انه لهو المقدر والقدير سبحانك اللهم
يا الهى

يَا اَللهِ اسئلك باسمك الذى به سخرت من في
 السموات والارض بان تحفظ سراج امرك ^{جزا} بزجرك
 قدرتك والطاقت لنا لا تمز عليه ارياح ^{انك} الا
 من شطر الذين غفوا من اسرار اسمك المختا
 ثم زد نور بدهن حكمتك انك انت المقدر
 على من في ارضك وسماواتك اى رب اسئلك
 بالكلمة العليا التى بها فرغ من في الارض و
 السماء الامن تمتك بالعروق الوثقى بان لا
 تدعى بين خلقك فارفعنى اليك وادخلنى
 فى ظلال رحمتك وامرئى من ذلال ^{بتك} فمر عنتا
 لا مسكن فى جنبا، مجدك وقباب الطافك انك
 انت المقدر على ما نشاء وانك انت المهيمن ^{القيوم}

يا سلطان قد خبت مصابيح الأضفاف ؛ و
استعلت نار الاعتفاف في كل الأطراف الى ان
جعلوا اهلي اسارى ليهدوا اول حرمة هتكت
في سبيل الله ينبغي لكل نفس ان ينظر ويدرك
ما ورد على ال الرسول الى ان جعلهم القوم مسامح
وادخلوهم في دمشق الفيحاء، وكان بينهم سيد
الشاگردين وسند المقرئين وكعبة المشكاة
روح مناسونه فذاه قيل لهم وانتم الخوارج
قالوا والله نحن عباد امثاب الله واياته وبننا
افترت عن الأيمان ولاحت اية الرحمن . و
مذكرنا سالت البطحاء . وما طقت الظلمة التي حانت
بين الأرض والسماء . قيل حرمتكم ما احله الله

او حللتم

اوحللتم ما حرمه الله قال نحن اول من اتبع
 اوامر الله ونحن اصل الامر ومبدئه واول كل
 خير ومنتهاه ونحن اية القدم وذكره بين الائمة
 قيل اقركم القرآن قال فينا انزله الرحمن
 ونحن نسائم السجان بين الاكوان ونحن الشوا^{رع}
 التي انتشبت من البحر الاعظم الذي احى الله
 به الارض بعد موتها ومنا انتشرت اياته
 وظهرت بيئاته وبرزت اثاره وعندنا
 معانيه واسراره وقيل لاى جرم ملتم قات^ل
 لحب الله وانقطا عنا عما سواه انا ما ذكرنا
 عن اية عليه السلام بل اظهرنا رشحا من بحر
 الحيوان الذي كان مودعا في كل امة ليحييه

المغلوبون ويطلبون بما ورد على أمنا الله من
قوم سوء أخسر من ونزى اليوم يعترض القوه
على الذين ظلموا من قبل وهم يظلمون امتد ما
ظلموا ولا يعرفون . قال الله اني ما اردت الفسا
بل تطهير العباد عن كل ما صنعهم عن التقرب الي
الله . ما لك اليوم التناد . كنت انا على امضيج
مررت على نفحات ربي الرحمن وايقظتني من النوم
ليشهد بذلك سكان جبروته وملكوته
واهل مدائن عزه . ونفسها الحق لا اخرج من
السلايا في سبيله ولا عن الرزايا في حبه و
رضانه قد جعل الله السلايا غادية لهذه
التسكرة الخضرآء . وذباله لمصباحه الذي
به شرقت

به اشرف الأرض والسماء هل يبقى لأحد ما
 عنده من ثروته أو يعنيه عدا عن مالك ^{صيته} فأ
 لو ينظر أحد في الذين ناموا تحت الرضام
 وجاوروا الرغام هل يقدر أن يميز رسم
 حجاج المالك عن حجاج المملوك أو مالك
 الملوكة وهل يعرف الولاية من الرعايا وهل
 يميز أولى الثروة والغنى من الذي كان بلا
 حداء ووطاء. تالله قد رفع الفرق الأيمن
 قضى الحق وقضى بالحق. ابن العلاء والضياء
 والأمراء. ابن دقة انظارهم. وحدة ابصارهم
 ورقة افكارهم وسلامة اذكارهم وابن
 خزائنهم المستوفين وخازنهم المشهودة

وسرهم الموضونة وفرشهم المبسوطة هيئات
قد صار الكلبوراً. وجعلهم قضاء الله هباءً
منثوراً. قد نزل ما كنزوا. وتشتت ما جمعوا.
وتبدد ما كتموا. اصبوا الاثر إلا اماكنهم^{لينة} الخاوية
وسقوفهم الخاوية. وخذوعهم المنقعة. و
قشيمهم البالية. ان البصير لا يشغله المال
عن النظر الى المال. والخبير لا تمسكه الاموال
عن التوجه الى العنى المتعان. ابن من حكم علوا
ما طلعت الشمس عليها واسرف واستطرف
في الدنيا وما خلق فيها. ابن صاحب الكتيبة
السمراء. والثرابة الصفراء. ابن من حكم في الرؤ^{سراء}
واين من ظلم في الفيحاء. وابن الذين ارتعد

الكنور

الكنوز من كرمهم وقض البحر عند بسط الكفهم و
 همهم و ابن من طال ذراع في العصيان
 ومال ذراع عن الرحمن اين الذي كان يجني
 اللذات ويحتفي ثمار الشهوات اين ربات
 الخجان وذوات الخجان اين اعضانهم المتماطة
 وافنانهم المتطاولة وقصورهم الغالبة و
 بسايتهم المعروضة و اين دقة اديمها و رقة
 نسيمها و خزير ما آتتها و هزير ارياحها و هدير
 ورقانها و حفيف الثجاراتها و اين سحورهم
 المفترقة و ثغورهم المبتسمة فواها لهم فد
 هبطوا الخصبين و جاورد القضيض ^{لسمع}
 اليوم منهم ذكر ولا ركن ولا يعرف منهم احد

ولا رمز ايمارى القوم وهم يشهدون انكرونا
وهم يعلمون لم ادرنى اى واديهيمون اما رو
مذهبون ولا يرجعون الى متى يغيرون ونجلا
يهبطون ويصعدون الم بان للدين منوا
ان تحشع قلوبهم لذكرا لله طوبى لمن قال القو
لبي فارت ان وحان ويفتطح عما كان هيات
لا يحصد الاما زرع ولا يؤخذ الاما وضع
الا بفضل الله وكرمه هل حملت الارض بالذ
لا تمنعه سجات الحلال عن الصعود الى ملكو
ربه العزيز المتعال وهل لنا من العمل ما
يزول به العلل ويقربنا الى مالك العلل
فسئل الله ان يعاملنا بفضله لا بعدله
ويعجلنا